




بخش آموزش رسانه تفریحی سنتر

کلیک کنید  www.tafrihicenter.ir/edu

نمونه سوال  گام به گام 

امتحان نهایی  جزوه 

دانلود آزمون های آزمایشی 

متوسطه اول : هفتم ... هشتم ... نهم

متوسطه دوم : دهم ... یازدهم ... دوازدهم

www.tafrihicenter.ir

محمد، ملقب به جلال الدین، مشهور به «مولانا» یا «مولوی» اوایل قرن، نهم، در شهر بلخ به دنیا آمد. علت شهرت او به «رومی» یا «مولانای روم» اقامت طولانی وی در شهر قونیه بوده است، اما جلال الدین، همواره خود را از مردم خراسان شمرده و، شهریان را دوست می داشته و از یاد آنان، دلش آرام نبوده است. پدر جلال الدین، محمد بن حسین خطیبی، معروف به «بهاء الدین ولد»، از دانشمندان روزگار خود بود. به سبب حراس از بی رحمی با و کشتار کنگر مغول و رنجش از خوارزمشاه، ناچار از بلخ مهاجرت کرد. جلال الدین در این ایام، پنج شش ساله بود که خاندانش، شهر بلخ و خوشان را بدرود گفت و به قصد حج، رهسپار گردید. چون به نیشابور رسید، با شیخ فرید الدین عطار، ملاقات کرد. شیخ عطار، کتاب «اسرارنامه» را به جلال الدین خرید سال هدیه داد و به پدرش بهاء الدین گفت: «زود باشد که این پسر تو، آتش در سوختگان عالم زند.»

همگامی که بهاء ولد، مناسک حج را به پایان برد، در بازگشت، به طرف شام روانه گردید و متنی در آن نواحی به سر برد. آوازه تقوا و فضل و تأثیر بهاء ولد همه جا را فرا گرفت و پادشاه سلجوقی روم، علاء الدین کیتبا، د از مقامات او آگاهی یافت، طالب دیدار وی گردید. بهاء ولد به خواش او به قونیه روانه شد و بدان شهریار پیوست.

قلمرو زبانی:

ملقب : لقب یافته ، معروف شدن به نامی که غیر از نام اصلی شخص باشد و این نام دلالت بر ستایش و یا نکوهش آن شخص است . / رنجش : آزرده خاطر شدن . / بدرود گفت : خدا حافظی کرد . / چون : در مفهوم «زمانی که» / سوختگان : عارفان و عاشقان . واژه وندی است . / مناسک : جمع منسک ، آیین های عبادی . / شهریار : پادشاه . اسم مرکب (شهر = یار)

بهاء ولد از آن جا که دیار روم از تاخت و تاز ساه مغول برکنار بود و پادشاهی دانا و صاحب بصیرت و عالم پرور و محیطی آرام و آزاد داشت، بدان نواحی هجرت کردید. مسردم آن سرزمین، علاقه فراوانی به او یافتند و سلطان نیز، بی اندازه، او را کرامی می داشت.

جلال الدین، در حجه سالگی به فرمان پدر، با «کوهر حاتون» ازدواج کرد. پس از گذشت بهاء الدین، جلال الدین محمد به اصرار مریدان و ساگردان پدر، مجالس درس و وعظ را به عهده گرفت؛ جلال الدین در آن، همگام، بیت چهار سال داشت.

پس از این، جلال الدین مدتی در شهر حلب به تحصیل علوم پرداخت و سپس حازم دمشق شد و پیش از چهار سال در آن ناحیه، دانش می اندوخت و معرفت می آموخت.

جلال الدین، پس از چندی اقامت در شهرهای حلب و شام که مدت مجموع آن، هفت سال می شود، به قونیه باز آمد و همه روزه، به شیوه پدر، در مدرسه، به درس علوم دینی و ارشاد می پرداخت و طالبان علوم شریعت در محضر او حاضر می شدند.

در این ایام که جلال الدین، روزها به مشغل تدریس می گذرانید و ساگردان و پیروان بسیاری از حضورش بهره می بردند و مردم روزگار بر تقوا و زهد او متفق بودند، ناگهان آفتاب عشق و شمس حقیقت، در برابرش نمایان شد؛ او شمس الدین تبریزی بود. شمس از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند. او برای

کسب علوم و معارف، بيار مسافرت کرد و از مشايخ فراواني بهره برد. به دليل سير و سفر البته جست و جوی پرواز در عالم معنا، او را «شمس پرنده» می گفتند.

شمس الدین، بیست و ششم جمادی الآخر سال ۶۴۲ هجری قمری به قونیه وارد شد. شمس، عارفی کامل و مردی بود و مولانا جلال الدین که همواره در طلب مردان خدا بود، چون شمس را دید، نشان یابی از لطف الهی را در او یافت و دانست که او همان پسر و مرشدی است که سالها در جست و جوی او بود؛ از این رو، به شمس روی آورد و با او به صحبت و خلوت نشست و در خانه بر آشنایان و بیگانه بست و تدریس و وعظ را راه کرد. مولانا جلال الدین با همه علم و استادی خویش، در این ایام که حدوداً سی و هشت ساله بود؛ خدمت شمس را نوزد و نوآموز گشت؛ این خلوت عارفانه، حدود چهل روز طول کشید.

مولانا آن چنان در معارف شمس، غرق شد که میدان خود را از یاد برد. اهل قونیه و علم و زاهدان هم، مانند ساگردانش از تغییر رفتار مولانا شگفتانگین شدند و به سرزنش او پرداختند. دشمنی آنان نسبت به شمس، هر روز فزون تر می گشت. مولانا جلال الدین در این میان، بانی توجی به ملامت و مباحثی مردم، خود را با سرودن غزل های گرم و پر سوز و که از حافظه، سرگرم می کرد.

در پی فزونی گرفتن خشم و غضب مردم، شمس، ناگزیر قونیه را ترک کرد. مولانا در طلب شمس به مکارا افتاد و سرانجام خبر یافت که او به دمشق رفته است. مولانا چندین نامه و پیام فرستاد و غزل سرود و به خدمت شمس روانه کرد.

یاران مولانا هم که پرشردگی و دلگشایی او را در غیبت شمس دیده بودند، از کردار خود، پشیمان شدند و روی به مولانا آوردند. مولانا عذرشان را پذیرفت و فرزند خود، «سلطان ولد» را با غزل زیر، به طلب شمس، روانه دمشق کرد.

قلمرو زبانی:

وعظ : پند و اندرز / عازم : رهسپار / اقامت : ساکن شدن / باز آمد : برگشت / طالبان : ج طالب ، خواهنده ، خواهان / محضر : پیشگاه / تقوا : خدا ترسی ، دین داری / شریعت : دین و آئین / طریقت : روش ، مسلک ، مذهب ، سیرت ، در مقابل شریعت است / زهد : پارسایی ، پرهیز / متفق : با هم بودن ، یکی بودن ، هم نظر بودن / معارف : دانش ها ، شناخت ها / مشایخ : جمع شیخ ، بزرگان / مرشد : ارشاد کننده / پیر : در این جا راهنما و هدایت کننده / مرید : طرفدار ، دوستدار / زاهدان : پارسایان و پرهیزگاران / ملامت : سرزنش / خشم و غضب رابطه ترادف دارند / تکاپو : جست و جو و تلاش زیاد /

بروید ای حریفان، بکشید یار ما را به من آورید آخر، صنم گریز پارا

قلمرو زبانی :

حریفان : هم نشینان و یاوران . منادا / صنم : بُت . منظور « یار و دلبر » / گریز یا : فراری و گریزان . صفت بیانی . مرکب

قلمرو ادبی :

استعاره : « صنم » استعاره از « یار »

قلمرو فکری :

ای یاوران یار گریز پارا بار دیگر نزد من بیاورید.

به ترانه هاي شيرين، به بهانه هاي زرّين / بکشيد سوي خانه، مه خوب خوش لقارا

قلمرو زباني:

شيرين: داراي وزن و آهنگ خوش، زيبا و گوش نواز / موزون: داراي وزن / خوب: زيبا روي / خوش لقارا: خوش چهره، زيبا

قلمرو ادبي:

حسن آميزي: ترانه هاي شيرين / استعاره: «مه» استعاره از «يار»

قلمرو فكري:

با سخنان شيرين و ترانه هاي خوش آهنگ، يار ما را به سوي خانه برگردانيد.

اگر او به وعده کويد که دم در کريم هم وعده مکر باشد، بفريد او شمارا...

قلمرو زباني:

او: معشوق / دم در: لحظه اي ديگر / بيايم: مي آيم / مکر: حيله، فريب / بفريد: مي فريد

قلمرو ادبي:

واج آرايي: «د» / واج آرايي: «د» / تناسب بين «مکر و فريب» و «وعده و دم» / تکرار واژه «او»

قلمرو فكري:

اگر يار من به شما وعده بدهد و بگويد: «لحظه اي ديگر مي آيم» تمام وعده هاي او فريب است و دارد شما را فريب مي دهد.

اين پيك و نامه ها، عاقبت در دل شمس، تاثير بخشد. شمس، خواهش مولانا را پذيرفت و بار ديگر به قونيه بازگشت. با آمدن شمس، بار ديگر، نشست و ملاقات مولانا با او پي در پي شد و سبب انقلاب احوال مولانا گرديد. در کنار، ميدان از تعطيل شدن مجالس درس، به خشم آمدند و مولانا را ديوانه و شمس را جادوگر خواندند. چون ياران مولانا به آزار شمس برخاستند، شمس، ناگزير در قونيه برگرد و غم کرد که ديگر بدان شهر پر غوغا باز نيايد و جاني برود که از او خبر مي نشنوند، و رفت. از اين به بعد، سرانجام و عاقبت کار شمس و اين که چه بر سر او آمده، به درستي، روشن نيست. پس از غيبت شمس، ساگردان به مولانا اين گونه خبر دادند که شمس گشته شد، ولي دلس بردستي اين خبر گواهي نمي داد. مولانا پس از جست و جوي بسيار، بي قرار و آشفته حال گرديد. شب و روز از شدت بي قراري، بي تابي مي کرد و شعري سرود.

پس از جست و جوي بسيار، مولانا با خبر شد که ظاهراً شمس در دمشق است. آزار و اضرار مخالفان هم سبب شده که او نيز در طلب يار مهمل و همدم خود، حازم دمشق شود. مولانا در دمشق، پيوسته به افغان و زاري و بي قراري، شمس را از هر کوي و برزن، جست و جوي کرد و نيمي يافت

چون مولانا از يافتن شمس نااميد شد، ناچار با اصرار بهرامان به قونيه بازگشت و تربيت و ارشاد مشتاقان معرفت حق را از سر گرفت. در حقيقت، از اين دوره (سال ۶۴۷) تا هنگام درگذشت (سال ۶۷۲)، مولانا به همت ياران نزديک خود، شيخ صلاح الدين زرکوب و سپس حسام الدين حسن چلبی، به نشر معارف الهی مشغول بود. بهترين يادگار ايام همدی مولانا با اين ياران، به ويژه با حسام الدين، سرودن کتاب گرانهاي شتوی است که کي از عالين آثار ادبي ايران و اسلام است. در اين باره، اين گونه روايت مي کنند که حسام الدين از مولانا درخواست نمود کتبي به طرز «الهي نامه» سنایي يا «منطق

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بو پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

الطیر « عطار به نظم آورد. مولانا بی درنگ از دستار خود کاغذی که شمشل بود بر مجده میت از آغاز شوی، بیرون آورد و به دست حسام

الدین داد.

قلمرو زبانی:

ایام: جمع یوم، روزها / به نظم آوردن: سرودن، به شعر نوشتن / بی درنگ: بدون معطلی / دستار: عمامه، پارچه ای که به دور سر پیچند / مشتمل: در برگیرنده و شامل شونده /

از این پس، مولانا شب و روز، آرام نمی گرفت و به نظم شوی مشغول بود و شبها حسام الدین در پیشگاه وی می نشست و او، شوی می سرود و حسام الدین می نوشت و بر مولانا می خواند. برخی شبها، گفتن و نوشتن تا به صبحگاه می کشید. ظاهراً تا اواخر عمر، مولانا به نظم شوی مشغول بود و چلبی و دیگران می نوشتند.

مولانا مردی زرد چهره و باریک اندام و لاغر بود و چشمانی سخت جذاب داشت و از نظر اخلاق و سیرت، توفه اهل حقیقت و سرآمد هم روزگاران خود بود و خود را به جهان عشق و یکرنگی و صلح طلبی و کمال و خیر مطلق کشانیده، در زندگانی، اهل صلح و سازش بود. همین حالت صلح و یکرنگی باعث حقیقت، او را بر دباری و تملک عظیم بنحید؛ طوری که طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی داد و به نرمی و حسن خلق، آنان را به راه راست می آورد. از شاعران و عارفان و هم روزگار مولانا، سعدی و فخر الدین عراقی بودند که ظاهراً هر دو نفر با وی دیدار و ملاقات کرده اند. غزل زیر از مولانا، سعدی را شیفته خویش ساخت:

قلمرو زبانی:

طعن: سرزنش کردن، کنایه زدن. / شیفته: عاشق و حیران. /

هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست / ماه فلک می رویم، عزم تماشا که راست

قلمرو زبانی:

هر نفس: هر لحظه / فلک: آسمان / عزم: قصد، نیت / تماشا: با هم راه رفتن

قلمرو ادبی:

مجاز: «نفس» مجاز از «لحظه» / تشخیص: آواز عشق / تضاد: چپ / راست / کنایه: «چپ و راست» کنایه از «همه جا»

قلمرو فکری:

آواز دوست از همه جا شنیده می شود؛ دیگر طاقت دوری نداریم و به سوی ملکوت حرکت می کنیم هر که با ما می خواهد بیاید

ماه فلک بوده ایم، یار ملک بوده ایم / باز، همان جا رویم، جمله، که آن شهر ماست

قلمرو زبانی:

فلک: آسمان، در این جا بهشت و یا عالم معنا (اشاره به این دارد که انسان پیش از آفرینش جسمانی به صورت روح در عالم بالا

حضور داشت) / ملک: فرشته جمع ملائک. / جمله: همه، «قید»

قلمرو ادبی:

جناس: فلک، ملک / مجاز: «شهر» مجاز از «سرزمین» / تلمیح: انا لله و انا الیه راجعون، کل شیء یرجع الی اصله

قلمرو فکری:

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بوهای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

جایگاه حقیقی ما عالم بالا است ، ما یار و همنشین فرشتگان بوده ایم ؛ دوباره ، همه به جایگاه اصلی خود باز خواهیم گشت
گویند «شب آخر که بیماری مولانا سخت شده بود، خویشان و پیوستگان، بسیار نگران و بی قرار بودند» «سلطان ولد»، فرزند مولانا، مردم بی
تابانه به بالین پدر می آمد و باز از اتاق بیرون می رفت. مولانا در آن حال، آخرین غزل عمر خود را سرود:

روسر بنه به بالین ، تنها مرا رها کن ترک من خراب شبگرد مبتلا کن

قلمرو زبانی :

شبگرد : شب بیدار / مبتلا : گرفتار

قلمرو ادبی :

ایهام: خراب الف) مست ب) ویران و به هم ریخته / سر به بالین نهادن : با خیال آسوده به فکر خود بودن /
قلمرو فکری :

تو با خیال آسوده باش ، مرا که مست و شب بیدار و گرفتارم را تنها بگذار

دردی است غیر مردن کان را دوانباشد پس من چگونه گویم ، کاین «دردا دواکن

قلمرو فکری :

غیراز مردن که چاره ای برای آن نیست، درد دیگری نیز هست که درمان ندارد و آن درد عاشقی است پس من چگونه بگویم که
این درد عاشقی را درمان بکن (در حالیکه درمان ندارد)

در خواب دوش ، پسری در کوی عشق دیدم بادست اشارتم کرد که عزم سوی ماکن

قلمرو زبانی :

دوش : دیشب / پیر: مرشد / عزم : قصد ، اراده

قلمرو فکری :

دیشب در خواب دیدم که پیر و مرشد با دست به من اشاره می کرد که به سوی ما بیا.

عاقبت، روزیک شب، پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ هجری قمری، هنگام غروب آفتاب، خورشید عمر مولانا نیز از این جهان
به جهان آخرت سفر کرد اهل قونیه، از خرد و بزرگ، در تشییع پیکر مولانا و حناک سپاری، حاضر شدند و بهرودی کردند و بسیار گریستند و بر مولانا نماز
خوانند.

قلمرو ادبی :

تشبیه اضافی : « خورشید عمر »

ابیات زیر، بخشی از غزلی است که گویی، مولانا در مرثیه خود و دلداری یاران، سروده است:

به روز مرگ ، خوابوت من روان باشد کسان مبر که مرادرد این جهان باشد

قلمرو زبانی :

را : فک اضافه « درد این جهان من » / روان : وندی « رو » بن مضارع « ان »

قلمرو ادبی :

کنایه : « روان بودن تابوت » کنایه از مردن و تشییع کردن. « درد این جهان داشتن » کنایه از « غمگین و ناراحت بودن /

مراعات نظیر: مرگ / تابوت /

قلمرو فکری:

هنگام مرگ که تابوتم را می برند ، گمان نکن که به خاطر ترک این جهان ناراحت و غمگین هستم.

برای من مگر می و، کوه دروغ! دروغ! به دام دیو درافتی، دروغ آن باشد

قلمرو زبانی:

مگری : فعل نهی از مصدر « گریستن » / دروغ: افسوس « شبه جمله » / دروغ دوم « تکرار » است /

قلمرو ادبی:

مراعات نظیر: دام، دیو / تکرار: دروغ / استعاره: « دیو » استعاره از « هوا و هوس » /

قلمرو فکری:

برای من گریه نکن و نگو افسوس افسوس که رفت ، اگر در دام هوا های نفسانی گرفتار شوی ، جای افسوس دارد.

کدام دانه فرورفت در زمین که نرسد چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟

قلمرو زبانی:

نرسد : از مصدر « رستن »

قلمرو ادبی:

تشبیه : دانه انسان « انسان مانند دانه ای است که می روید » / مراعات نظیر : دانه ، زمین ، رستن / واج آرایبی: « د »

قلمرو فکری:

کدام دانه کاشته شد و رشد نکرد ؟ چرا نسبت به انسان این گمان رشد را نداری؟

زندگانی جلال‌الدین محمد، مشهور به مولوی،
بدیع الزمان فروزانفر، با تلخیص و اندک تفسیر

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- واژه « مرشد » در متن درس به چه معنایی است؟

اسم فاعل از « ارشاد » هایت کننده، رهبر، کسی که راه راست را بنماید. در این درس در معنی راهنما و بهر عارفان و اهل تصوف به کار رفته است.

۲- چهار ترکیب اضافی که اهمیت املائی داشته باشند ، از متن درس بیابید و بنویسید.

عازم دمشق - عزم تماش - مناسک حج - صاحب بصیرت

و خدايي که در اين نزدیکی است الاي اين شب بوهای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

۳- گاه ، واژه از نظر نقش دستوری ، پیرو گروه اسمی پیش از خود است؛ به اینگونه نقش ها در اصطلاح ، « نقش تبعی » می گوئیم.

نقش های تبعی		
تکرار	بدل	معطوف
تکرار یک نقش ، دوبار در جمله تکرار شود	بدل واژه یا واژه های قبل از خود را توضیح می دهد.	معطوف واژه یا واژه هایی که بعد از حرف عطف « و » می آید.
مریم آمد <u>مریم</u> . تکرار	مریم ، <u>خواهر زهرا</u> ، آمد. بدل	مریم و <u>زهرا</u> آمدند. معطوف

اکنون برای کاربرد هر یک از نقش های تبعی ، مثال بنویسید.

مجلس درس و وعظ را بر عهده گرفت. پادشاه سلجوقی روم ، علاءالدین کیتبدا ، از مقامات او آگاهی یافت. ا برای من مگویی و کوهیخ ، ریخ.

قلمرو ادبی

۱- برای کاربرد هر آرایه زیر ، نمونه ای از متن درس بیابید.

واج آرایه: (رو سربنه به بالین ، تخسار ماران کن / ترک من خراب مسکین / بتلاکن «نقش های اضافه»)

حس آمیزی: (خود را با سرودن غزل های گرم سرگرم می کرد)

تشبیه : (کوی عشق ، دیونفس)

۲- بخش مشخص شده در سروده زیر ، بیانگر کاربرد کدام آرایه ادبی است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد

ور مرد خواب و خفتی

« رو سربنه به بالین ، تنها مرا رها کن »

تضمین ، شاعر مصرع اعی از مولوی را برای زیباساختن شعر خود عیناً آورده است.

قلمرو فکری

۱- در باره اصطلاح « پیر » و « مراد » و پیوند آن با زندگی مولوی توضیح دهید.

مرشد و هدایت کننده هر نو سفر راه عشق است. او انسان کاملی است که میدان را به راه حق دعوت می کند. مولوی اگر چه خود پیرو مراد بسیار کسان بوده است اما در تمام طول زندگی خود به دنبال انسانی بوده است که نشانه های الطاف الهی را خود داشته باشد و این نشانه ها را در شمس می بیند و در پایان عمر معنای پیر برایش تغییر می یابد و این پیوند پیوندی متعالی می شود.

۲- با توجه به متن درس ، به اعتقاد مولانا ، چه چیزی را باید مایه دروغ و افسوس دانست؟

به دام دیونفس در افتادن

۳) کدام بیت درس ، با این سروده حافظ ارتباط معنایی دارد؟ پیام مشترک این ابیات را بنویسید.

« چنین قفس نه سزای چون من خوش الحانی است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم » حافظ

ما به فلک بوده ایم پار ملک بوده ایم باز جهان جارویم ، جلد ، که آن شهر است. بازگشت به اصل

۴- بیت زیر ، بیانگر چه دیدگاهی است؟

و خداینی که در این نزدیکی است / الای این شب بوہ پای آن کالج بلند...

احمد رمضان زاده

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟ مولوی
رستخیز، زنده شدن مردگان پس از مرگ، مرگ پایان زندگی نیست.

(۵) بر مبنای متن درس، خلق و خوی مولانا را با این آیات قرآن کریم که به حضرت موسی (ع) و حضرت ہارون (ع) خطاب است، مقایسه کنید.

إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ . فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا . (طہ / ۴۰ - ۴۳)

«زندگی اہل صلح و سازش بود، ہمین دلیل بسیار بردبار و صبور بود و تمکین بسیار زیاد. طوری کہ طعن و ناسزای دشمنان را مرکز جواب تلخ نمی داد و با نرمی و حسن خلق، آنان را بہ راه راست می آورد.»

..... ۶ -

گنج حکمت

چنان باش ...

خواجہ عبد الکریم، [کہ] خادم خاص شیخ ما، ابو سعید قدس اللہ روحہ العزیز - بود. گفت: « روزی درویشی مرا نشانہ بود تا از حکایت ہای شیخ ما، اورا چہیزی می نوشتم. « کسی بیاد کہ: « شیخ تو را می خواند. » برفتم. چون پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید کہ: « چہ کاری کردی؟ » گفتم: « درویشی حکایت چند خواست، از آن شیخ، می نوشتم. » شیخ گفت: « یا عبد الکریم! حکایت نویس مباش، چنان باش کہ از تو حکایت کنند! »

اسرار التوحید، محمد بن منور